

نوشته: رابرت فسک

مترجم: م. ا. نگارگر

۲۰۰۶/۱۲/۱۵ م

بُش نیز همانند هتلر و بریتزف در حال فرار است

روزنامه‌اندیندنت، دوم دسامبر ۲۰۰۶ م

بیش از نیم میلیون گشته، اردوی درگیر با بزرگ‌ترین معضله نظامی بعد از ویتنام، پالیسی شرق میانه مدفون در ریگهای میزوپوتامیه ولی جارج دبلیو بُش هنوز در حال انکار است. آخر او چه گونه این کار را می‌کند؟ چه گونه او خود را قناعت می‌دهد؟ چنانکه ظاهراً همین دیروز در عمان می‌گفت ایالات متحده تا آن وقت که «وظیفه اش را کاملاً به پایان برساند» در عراق می‌ماند.

«وظیفه» واشنگتن میخواست شرق میانه را مطابق تصویر ذهنی خود و اسرائیل از نو بسازد. این آرزو دیگر مدت‌ها است که مُرده است. آن تازه محافظه‌کاران که مبتدعان این نوسازی بودند سرشار از نومیدی اهداف سیاسی خود را کنار گذاشته‌اند و بالطبع بُش و عراقی‌ها را به خاطر این فاجعه ملامت می‌کنند.

«انکارکنندگان» در تاریخ فراوان و همه هم معروض با شواهد متعددی بوده‌اند. آنان به دیار فانتزی‌ها مهاجرت می‌کنند و شواهد انکارناپذیر شکست را اعراض عقب‌نشینی‌های کوتاه مدت می‌خوانند و دودسته بدین اعتقاد می‌چسبند که تا وقتی جنرالان به ایشان وعده پیروزی می‌دهند و یا حتی خود برای خویشتن وعده پیروزی می‌دهند، سرنوشت مهربان خواه دُش و همکاری خواهد کرد.

جارج دبلیو بُش یا لارد بلیر (کوت‌الاماره*) برای این منظور نباید احساس تنهایی نمایند. شرق میانه این گونه خیال‌پردا زان را در دهه‌های گذشته به سطل‌ها تولید نموده است.

در ۱۹۶۷ رئیس‌جمهور مصر جمال عبدالناصر ساعت‌ها بعد از آنکه اسرائیل نیروهای هوایی مصر را در میدان جنگ کاملاً نابود کرده بود اصرار داشت که کشورش جنگ شش‌روزه را مسلماً می‌برد. رئیس‌جمهور کارتر چند روز پیش از انقلاب اسلامی آیت‌الله خمینی و سقوط شاه رژیم ایران را ستایش می‌کرد و آن کشور را «جزیره ثبات در منطقه» می‌خواند.

رئیس‌جمهور لیونید بریتزف هنگامی که سربازانش از پایگاه‌های نظامی خود در نگرهار و کندهار به وسیله اسامه بن لادن و رزمندگان رانده شده بودند، از پیروزی‌های شوروی در افغانستان صحبت می‌کرد.

و آیا صدام حسین نبود که به مردم خود «مادر جنگ‌ها» را قبل از عقب‌نشینی خفت‌بار خویش از کویت وعده میداد؟ و آیا بازم صدام نبود که در سال ۲۰۰۳ شکست آمریکا را در ریگهای عراق پیشبینی می‌کرد؟ آیا نوکر وفادار صدام محمد الصحاف نبود که درباره عساکر کشته شده آمریکا در صحرا خیال‌پلوهای شیرین می‌پخت؟

باید همه بدانند که جارج دبلیو بُش گاه‌گاه از حلقه گیسو دار کارکنان قصر سفید بیرون می‌خزید و نمایش‌های مسخره‌های صحاف را تماشا می‌کرد و برخیا پلوهای وزیر اطلاعات عراق می‌خندید.

پس حالا چه کسی بر بُش بخندد؟ صدراعظم عراق نوری الملکی که امروز همان وفاداری را که الصحاف به صدام داشت او به بُش دارد، مورد ستایش‌های کاذب رئیس‌جمهور آمریکا قرار می‌گیرد؛ دُرست آن سان که ناصر و بریتزف به سربازان خود می‌گفتند، بُش به نوری الملکی می‌گوید: «من جُرأتی را که شما در این روزهای دُشوار نشان می‌دهید و کشور خود را رهبری می‌کنید، تحسین مینمایم.» بُش در باره ملکی می‌گوید: «او برای عراق آدم دُرست است.»

صدراعظم عراق که در حصار «ناحیه سبز» امریکاییان پنهان است - آیا به راستی همان جنگنده مبارزو شجاع است که بُش می‌گوید؟ - بُش اعلام می‌نماید که «مشکلی وجود ندارد» و قدرت به زودی باید به ملکی انتقال داده شود. همین دیروز به ما اطلاع دادند که قدرت باید به ملکی منتقل شود. چرا؟ زیرا که عراق را نجات می‌دهد؟ یا به آمریکا اجازه می‌دهد که ادعا نماید - چنانکه وقتی اردوی ویتنام جنوبی را رها کرد تا بار جنگ را به تنهایی بر دوش بردارد و باهانوی جنگد، ادعا کرد - که واشنگتن مسوول شکست فاحشی که به دنبال می‌آید، نمی‌باشد؟

«یکی از بلا تکلیف‌های ملکی این است که ما، در دادن ابزار ضروری محافظت مردم عراق به او کوتاهی کرده - ایم» یا طوری که بُش می‌گوید: «او ظرفیت پاسخ‌دهی را به شورشیان ندارد، ما می‌خواهیم این ظرفیت را هر چه زودتر برایش بدهیم.»

ولی ملکی که فقط بر چند میلی بغداد حکومت می‌کند و مالک چند قصر ویران شده و گندیده‌بغی‌ها است خود این «ظرفیت» را از کجا خواهد کرد؟

یگانه اظهار نظر حقیقی همان گفته دیروزی بُش در عمان است. او گفت: «درباره این گزارش‌ها در واشنگتن حدس‌های فراوان زده می‌شود که آمریکا در صدد خروج توأم با حرمت و آبرومندی از عراق می‌باشد، (ولی) در این خروج توأم با حرمت و آبرومندی هیچ گونه واقعییتی وجود ندارد.»

آری، حقیقتاً واقعیتی وجود ندارد. خروج توأم با حرمت و آبرومندی نیست بلکه شکست خون آلود و دهشتبار نظامی است. خروج وزیران شیعه از کابینه ملکی آینه ای است که در آن تصویر خروج وزیران شیعه از کابینه لبنان نیز انعکاس می کند یعنی اداره دیگر مورد پشتیبانی امریکا در بیروت که واشنگتن بر آن هیچ کنترل سیاسی و نظامی ندارد. ش از شیمای تقسیم گروهی عراق سخت بی خبر است.

«صدر اعظم آشکارا اعلام کرد که تقسیم کشورش یعنی آنچه برخی ها توصیه می کنند، چیزی نیست که مردم عراق خواهان آن باشند. هرگونه تقسیم، خطر تشدد و برخوردهای فرقه ای را در عراق افزایش میدهد.»
بُش گفت: «من با این نظر موافقم ولی عراق همین اکنون "به بخش های مختلف تقسیم شده است" پارچه، پارچه شدن عراق در واقع تکمیل شده است. گودال های این تقسیم لاشه های گشته شدگان را به میزان روز هزار نفر عملاً می بلعد.

حتی هتلرنیز این جوی خون را به باد استهزاء باید بگیرد. او یعنی کسی که در اپریل ۱۹۴۵ ادعا کرد که جرمنی هنوز هم ممکن است جنگ جهانی دوم را ببرد. اولاف می زد که دشمنش روزولت مُرده است. دُرُست به همان شیوه ای که بُش در هنگام گشته شدن زرقاوی لاف زنی ها کرد. چنانکه هتلر میخواست بدانند چه وقت اردوی افسانوی جنرال ونک مردم برلین را نجات میدهد حالا دسته هشتاد و دوم نیروهای هوایی چند ونک باید ایجاد کند تا در هفته های آینده، بُش را از عراق نجات بدهد؟

نی، بُش هتلرنیست - چنانکه بلیر باری پنداشت که او ونستن چرچیل است - مردی که هرگز در باره شکست های برتانیه به مردم خود دروغ نگفت اما، فانتزی ها و خیال پردازی ها مرز ندارد.

پایان

* اشاره است به عقب نشینی مفتضحانه انگلیس در جنگ اول جهانی ۱۹۱۵ در مقام کوت الاماره که نویسنده پیشرفت سریع نیروها در عراق و درگیری بعدی شان را با آن حادثه مشابه میدانند.